

تلیل کم نایب بالاشترک والاحبیل صاحب وطالبقتیل والذهر لا یقنع بالبدیل وانما الاما
الی الجلیل وکل حتی سالتک سبیلی و فی رواية بعد هذا ما عقیضاً عن الله من مقبیل ما اقرب
الوعد من الرحیل ای زمانه انما یاد بر تو که بسیاری از دوستان خدا و ملازمان و طالبان حق مقتول تواند وزمانه
تقتل مت شکند بدل و نیست کلمه بر طرف خدا شک بر ترک است و بر زنده روزه راه ماست و در بعضی روایت بعد از این
که نیست از تضاد است کسی معاف دارد و وقتیکه قریب شود و عده از برای روانگی و قال سمعت زینب بنت علی
علیه السلام ذلك فقالت یا اخی هذا کلام من الیقین بالقتل فقال لعمر یا اختاه فقال یزینب
وانکلاه یغنی الی الحسین نفسه و بکت النسوة ولطمن الخدود و شققن الجيوب و جعلت امر کلن
تنادی و الحمد لله و اعلیاه و اما ما و فاحتماه و احسننا و احسیننا و اصبحتنا بعدک یا ابا عبد الله
و راوی گفت چون حضرت زینب خاتون دختر حضرت فاطمه علیها السلام بین کلام و وحشت انجام را شنید گفت که ای برادر
من این کلام کسی است که یقین گشته شدن خود داشته باشد پس حضرت فرمودند ای خواهر محترم پس حضرت زینب
مشیون و او بیاد امصیتا بر آورد و گفت شرمک خود برادرم حسین با سیدم و تمامی پردگیان سزا پرده نصرت گشته
و طبایخ بر حساره نازد و کیربان تا اچاک گردید و حضرت ام کلثوم شده و غمشیون و نوحه نمود که افسوس است
ای خسته مصطفی و افسوس است ای علی مرتضی و افسوس است حضرت است ای فاطمه علیه السلام افسوس است ای حسن مجتبی
و افسوس است ای حسین شهید کربلا افسوس است بر عزابی بعد تو ای ابی عبد الله فعزهاها الحسین و
قال لها یا اختاه و نعزی بعزاء الله فان سكان السموات یموتون و اهل الارض لا یبقون
و جمع البریه یهلکون ثم قال یا اختاه یا امر کلثوم و انت یا زینب یا رباب النظر اذ انما
فلا تشققن علی حبیبی و لا تخش علی وجهی و لا تفلن علی حجر ای پس حضرت امام حسین علیه السلام تسبی و کین
خواهر محترم خود نمود و طرود کدای خواهر با جان برابر صبر نمایی و بقضای حق تعالی راضی شوی بدانکه هر اهل زمین نیست
تا کور مرگ را نمی چشند و اهل آسمان باقی نمانند و همه خدایق بلاک میشوند بعد از آن فرموده ای خواهر محترم ای ام

مسوم و توان زینب و توان پرتیب و توانی به باب برکات که من گشته شوم و کیر با بنام از بصیبت پاک سازید و بنسازید و راقین
 نغز شنبه و کلمات پریشان و بصیبت با بر زبان سیارید و فی المناقب دعای الحسین علیه السلام مرید و اولاد
 یغناء و کتب الی اشرف الکوفیة مصححان یظن انه علی رایتہ لبسم الله الرحمن الرحیم من
 الحسین ابن علی سلیمان بن صرد و المسیب بن حنیفه و رقا عده بن شداد و عبد الله بن
 ابی رجمان غدا المؤمنین اما بعد فقد علمتم ان رسول الله صلی الله علیه و آله قد قال فی حقه
 من ابی سلطانا جائرا مستحلا لحم الله فانا کنا لعهد الله منی فالفلسنة رسول الله ص یعمل
 فی عباد الله بالامر و العذر و الشکر له تعریف قول و لا فعل که حقیقا علی الله ان بل خله مثل
 در کتاب مناقب مودیت که سید عالم در دواة کاغذ طلبید و از اشرف کوفیة بطرف کسانیکه اینها را سلیم و منقاد خود گمان
 میکرد نوشت که ابتدا میکنم بنام خدا بیکه بخشایند و بحث بنده است این نامه البیت از حسین بن علی بطرف سلیمان بن مرد
 و سبب بن کحنه و رقا عده بن شداد و عبد الله بن دال و جماعه مؤمنین لیکن بعد از حمد صلوات پس بر آینه شما میداد
 که بر آینه بن سب سول چند اعلیٰ التخت و انشا یقینا در حیات فرموده که هر که بینه بادشاهی را که جو رکشند است و منگ
 حرمت حرم خدا را حلال داننده است و قتر داد و سزا را شکننده است و سمیت پذیر خدا را فاعلت کننده است عمل میکند
 در میان بنده های خدا به بره و زیاده قی بعد از این سزانش نماند و در اجفتا رونه بگردار سزاوار است به خدا که داخل گشته او را
 بجای و خورشید آن بادشاه ظالم و قتل غلتم ان هو الا القوم بل لزموا طاعة الشیطان و
 قولوا عن طاعة الرحمن و اطهر و العباد و عطلوا الحد و بدوا استأثروا بالقی و اهلوا حوامر الله
 و حرموا احواله و شما خوب اینند که بر آینه این کرده طاعت شیطان را بر خود لازم گرفتند و از عبادت خدا بیکه کشتار
 رو کرد اینند و خدا را در بلا و ظلمت هر کرده اند و حد و حد خدا را بطل و بیکار گذاشته اند و بخر حکم خدا و رسول خود
 خود عنایم را می گیرند و حلال میکنند چیز را که خدا حرام کرده است و حرام میکنند چیز را که خدا حلال کرده است
 برانی و احق بهد لا امر لقرابتی من رسول الله و قد اقتنی کتکم و قد علی و سلکم بیعتکم انکم

لا تسلموني دلائل لول فان بقيتم ببعثكم وقد احتمت حطكم ودر شد کم و نفسی مع نفسکم و اهل
دولتی مع اهلکم و اولادکم فلکم لی اسوة بدرستی که من سزاوارتریم برای امر خلافت و امامت بسبب
قرابت خود از رسالت او بر ایند فرزوانان ما ای شما متواتر و متوال رسیدند و قاصدان شما به پخت شما سپاسی وارو کردید نه که هر
شما مراد است احد انخواهید سپرد و نخذل و زمان کار نخواهید کرد پس اگر پخت خود را از برای من دفا کنید پس بر آید بکف و رشه
خود سید و ذات من با ذات شماست و اهل من و فرزند من براه اینها ای شما و فرزند ان شماست پس شما امان من پس
نیک است لم تفعلوا و نقضتم عهدکم و خلعتکم بعتکم فلعلی ما هی منکم منکر بقتل فاعلموا انما علی
واخی و ابی و المعز و من اعزکم فاعلموا انما علی منکم منکر بقتل فاعلموا انما علی
نفسه و سیفنی الله عنکم والسلام و اگر وفا به پخت خود نکنید و از بیعت بیرون روید و بکنید
بجان خود که نیست این امر از شما بعید که بر آید کردید شما بمن عمل با پدر من و برادر من و پسر عم من و فریب یافته
لسی است که ذل یافته شما شد پس بره خود را دغا کردید و نفسیب خود را ضایع نمودید و هر که پخت خود را می شکید و از عهد
و قرار بیرون می رود پس ضرر نیرساند مگر ذات خود را اکنون بی نیاز حرام کرد و مرا حفا از شما و السلام و دفع الكتاب الی
قیس بن مسهر الصیداوی كما منر ولما بلغه قتل قیس فاستغیر باکیا ثم قال اللهم اجعل لنا شقفا
عندک منزلا کما کریمنا و جمع بیننا و بینهم فی مستنیر من جنتک انک علی کل شیء قدير و انما سر القیس
بن مسهر صیداوی داد چنانچه گذشت و چون خبر کشته شدن قیس باحضران رسید اشک از دیدهای معیشت من بارید بعد
از ان دعا کرد که بار خدا یا بگردان از برای من نزد شیعیان من در عقبی سازل نیگو و جمع کن مراد شیعیان مراد علی
رحمت و عنایت خود بدرستی که تو بر هر چیز قادر و توانا هستی و فی المناقب کتب الحسین علیه السلام الی
اشراف الکوفة و ذکر کتابه و دفعه الی قیس بن مسهر الصیداوی فلما بلغه قتل قیس استغیر
باکیا كما مر و ذکر کتابه شریف است که حسین علیه السلام بطرف اشراف کوفه نام برد نوشت و نام او را ذکر کرده است
و قیس بن مسهر صیداوی داد پس هرگاه خبر شهادت قیس بگفت رسید اشک از دیدگان روان کردید و گریان شد چنانچه گذشت

و نزل الى الحسين عليه السلام رجل من شيعة يظن له الهلاك بن نافع بجلي نغان يا س رسول الله
 صلى الله عليه واله انت تعلم احب اليك رسول الله صلى الله عليه واله لم يقدر ان يشرب الناسه
 محبته ولا ان يوجعوا الى مره ما احب وقد كان منهم من اتقون بعد و نه بانصر و يصنرون الله العتق
 بلقونه باحلى من الجسل و يخالفون به باصر من الخنظل حتى فتعنه الله اليه ليس مردى اشيعان
 با و را هلال بن نافع بجلي كوين شتاي خرد كحضرت آمد و گفت اي فرزند رسول خدا تو خوب بداني كه بر آيد بدو و چه چيزند انو نيت
 و همه مردمان را شربت محبت بنوشند و متواستند كه ان نرا بر محبت و اطاعت خود بطوريكه ميخواست ثابت و قائم بر آرد و بر آيد
 بسياري از آنها ساقچه بود كه او را داده ياري و حضرت مي داد و در دل كمره قيراب را پنهان مي داشتند ملاقات مي كردند و كحضرت
 نرا ملاقات مي كردند و غسل و محالفت مي كردند او را نفا لفت نم تر از حنظل تا آنكه خدا يقيني او را بطرف رحمت خود طيبه وان
 ابراهيم عليا عليه السلام فداك رسني مثل ذلك فقوم قد اجمعوا على بضره و قاتلو معه اتا كعين
 و افاطيين و المارقين حتى اقاها اجله منضى الى رحمة الله و رضوانه و انت اليوم عند ما في مثل
 ملك الحاله فمركبت عهد و دخل بيعته فلن يضر الا نفسه و الله معن عنه فسر بنا را سدا معافا
 مشرقا و شبت و شبت مغربا فوالله ما انتقضا موقبل الله و لا كرهنا لفاه بنا و انا على
 بتاتنا و اهدا يرقا لوالى من و الا ل و تعادى من عاداتك و بد رستك به بزرگوار تو على عيبه سلام و خوش حال
 پس نومي بر آينه اتفاق كردند بسياري او و متفكر كردند بهر اسي اخذت نامگان و فاسطان تار و تان را تا ايام زنده گانيم
 و اخبر شدند و بطرف رحمت خدا خوشنودى او شناخت و توليد روز نتر و ما بشل همون حال كرديده پس هر عهد خود را بشكند
 و بيعت خود را خلع نمايد پس ضرر نخواهد كرد كه بدات خود و حسد ابي بين كنده است از و پس رواه شوياما بگويمشى دار ام و در هر بار
 كه خيالى بس كند اسو كند ما تى ترسيم از چيزيكه خدا مقرر كرده و له ابيت مداريم كه كسبه شدن و ملاقات پروردگار خود
 بودن و بد رستك ما يان نسبت صحيح و عزم درست در بصيرت كامل خود با دوست و نود و سپيم و با دشمنان خود سپيم
 ترويب اليه عليه السلام و بين من حصص الغم اى قفا و انده يا بن رسول الله انقد من اللادك

علینا نفاقل من بدل و تقطع اعضاء فاته بکون حیل الی شفیعینا یوم القیامة بین یدیسا
 لا افسح قوم صنیعوا البر سببت بینهم ان لهم عدا اما ذ ایلا قون یسارون بالویل و الشویب
 تا جهنم بعد از آن بریر ابن حبیره مدالی بخدمت آنحضرت علیه السلام در آنحضرت شتایی تمام آمد و گفت که کجا کنی
 ای فرزندی من اینها سینه منته نماده است خدا بهمرازی تو بر ما مقادیر و جهاد کنیم من پیش روی تو و پاره پاره کرده شویم چون
 بعد از آن جد تو در روز قیامت شفیع ما باشد و سستگار بگرداند خود تو می را که ضایع و ملاک گردند فرزندان دختر بچه خود را و این
 برای آنهاست نزد ای قیامت چه گونه پروردگار خود را ملاقات خواهند کرد آواز و ناله خواهند کرد آنها بعد از آن
 در آتش سوزان جهنم جمع الحسین علیه السلام و لده و اخوته و اهلیته ثم نظر الیهم نیکی ساعده
 ثم قال اللهم انا عترة نبیک محمد و قد اخرجنا و طردنا و ازلنا عجمنا حرم جلدنا و عذ
 بنوا صیته علینا اللهم فخذ لنا یقینا و الضرفنا علی القوم الظالمین پس حسین علیه السلام فرزندان
 و برادران و اهل بیت و اقارب خود را جمع نمود بعد از آن بنظر حسرت بطرف ایشان نگریست پس با عتی گریست
 بعد از آن فرمود که بار خدا یا ما اولاد پیغمبر تو محمد مصطفی صلی الله علیه و اله ام و بر آینه بیرون کرده شدم و انا هشم
 دو در انداخته شدم از حرم جد خود و ظلم و زیادتی کردند بر ما بنوا سید بار خدا یا حق ما از ایشان بگردانید ایشان را در
 دنیا و آخرت بعد از آن شدید مبتلا کن و نصرت و یاری ده بر این گروه شقاوت پذیرده که جفا کار و ظالمان اند نظر
 اقبل علی اصحابی به فقال لنا س عبید الدینیا و الدین لقوا علی السستهم یخو طوفه صادر ات معا
 یشهم فاذا محستوا بالبلای قال الدینیا نون بعد از آن رو با صواب خود آورد و فرمود که مردم سبند
 دنیا هستند و دین زمانی دارند احاط میکنند دین را تا وقتیکه در میشتهای ایشان زیاده کند و نفع نخت پس هرگاه
 امتحان کرده شوند بعد از آن کم یاب اند و کتب الحزب الی بن زیاد بنزول الحسین علیه السلام
 بکوبلا فکتب ابن زیاد الی الحسین علیه السلام اما بعد یا حسین فقد بلغنی نزولک
 بکربلا و کتب الی اصیر المؤمنین یزید ان لا اتوسل الی الوتیر و لا استمیع من الجمیر و الحقیق

لطف الجند و ترجع الی حکمی و حکم نیز بدین معنی و السلام و حسین زیاد به بناد بفرود
 آمدن حسین علیه السلام و زمین گردان و نوشت پس این زیاد با امام حسین علیه السلام نوشت که بعد از همه و صلوة ای حسین
 بر آینه خبر فرود آمدن تو بکبر ما بمن رسید و هر ایند امیر مومنان نیز بدین نوشته است که کتب کهنم بر چیزیکه ملاع با شد و
 نشود از زبان خدیجه مطلق کنم ترا کجا می که لطیف و داناست با اهل بیت من و نیز بدین معنی و السلام خاصا و کافا
 علی الحسین علیه السلام و قراء هر ماه من بد که ثم قال لا اشیخ قرأ شقوت امر حنافة الخلوب
 بسوط الخالق قال له الرسول جواب الكتاب یا ابا عبد الله قتال ماله عندي جواب لانه
 قد حقت علیه ~~سورة~~ العذاب نرجع الرسول فخره یداك فحصب عدو الله لعنه الله من ذلك
 اشلی اه ضنب برگاه نامه او نزد حسین علیه السلام رسید و خواند از دست انداخت بعد از آن فرمود که دستکار بنیدام تو
 و خود خدیجه مطلق را خدمت چشم خدا خرید و اندقا صد این زیاد به بناد جواب نامه از حضرت امام حسین علیه السلام
 طلبید پس دست فرمود که برای او بنزد ما حوائی نیست و هر ایند عذاب بی پروا نازل شده است پس یک روز
 روانه شد و نزد ابن زیاد به بناد رسید و او را از خیال مطلع گردانید پس آن دشمن خدا لعنت کند خدا بر
 یا ستماع این خبر بسیار حشمتناک کرد و فی بعضی المواقفات کان جمع ابن زیاد حرب الحسین
 علیه السلام سبعین الف فارس فقال ایها الناس من منکم بتولی قتل الحسین
 علیه السلام وله ولاية ای بلد اشاع فلم یجد احرا تا استدی بمر بسجد و قال یا عمر
 تتولی حرب الحسین علیه السلام بنفسک فقال مهلنی اللیله فقال له قد امهلک فالضرب
 عمر بن سعد الی منزله و جعل بشیر قومه و اخوانه و یثقی به من اجمل به فلم یشر علیه
 اهل و در بعضی موافقات چنین است که ابن زیاد به بناد از عمر برای جنگ حسین علیه السلام بمقتا در هزار سوار حرا
 بیع کرد و تمام روستا بر ماست این لشکر ترغیب و تحریص می نمود و میگفت که ای کرده پرومان کدام کس از
 شغلن مقاتله حسین علیه السلام می شود و صلوات بر ای او حکومت هر ملکی که خواهد بگردد است پس همه کس

به سگت برد آن کفاشتمند و جوانی هزار نفر پس آن بد نهاد عسکری سعد بن سعد دعوت طلبید و گفت که ای عسکر سحر خوارم که تو بخت
 خود ستولی جنگ حسین شوی پس عسکری سعد دعوت بکشید از این زیاد بد نهاد خواست و این زیاد را دعوت بکشت
 مشوره و مسلت داد و چون عسکری سعد دعوت یافت بمنزل خود مراجعت نمود و از قوم و قبیله و برادر اصحاب معتز و موثق
 و درین باب مشوره نمود اما هیچ یک ازینها در مشوره اجتناب این امر ندانند و کان **عبدال** عمر بن سعد **رجل من اهل**
الجزیر فقال له **کان صدیقاً لابیہ من قبلہ** و کان کاسمہ ذرأی و عقل و دین کامل
 فقال له **یا عمر مالی اراک بهتة و حرلة فما الذی اختارہ** فقال له **ابن سعد الی قد ولت امر**
هذا الجيش فی حرب الحسین علیه السلام و انما قتله عندی و اهل بیتہ کما جئت اکل و کثرة
ماء و اذا قتلته خرجت الی ملک الرمی نذ عسکری سعد مدعی باصلاح و سهاد که او را کامل میگویند بوده
 و او پیش از تولد عسکر از دوستان پدر آن بد کوسر بوده و آن بزرگ منسل نام خود صاحب ای عقل و دین کامل بوده پس
 عسکری سعد پرسید که ای پسر چه است که ترا بهیوت و غنطه بی منم پس کدام چیز است که تو فقه اندازی پس پسر
 سعد گفت که من حاکم این فوج کرده شدم از برای جنگ حسین و دینت نقل او در یقان و اقرار با و نزد من مکرر
 خورد و تقریباً شش نوبت در شب در چوچ او را بگشتم و ای حاکم ملک ری بشوم فقال کامل الی **لک یا عمر بن**
سعد توید القتل الحسین ابن رسول الله صلی الله علیه و آله ان لک و له ینک یا عمر است
الحق و ضللت الهدی اما تعلم الی من تخرج و لعلنا نقاتل ان الله و انا الیه راجعون و الله
نوا عظیم الیه نیا و ما یبها علی قتل رجل واحد من امة محمد صلی الله علیه و آله لما فعلت پس
 کامل لغت کجا خیال است ای عسکری سعد سحر خوار که قتل حسین عم فرزند دختر سغریه انبای و ای بر تو و بر دین تو
 ای عسکر خنی را محو میکنی و آثار بدامت و استغوثه مبنای ایانیه الی که بکنک کدام کسی میدوی و از که جنگ خواهی کرد
 اما الله و انا لله راجعون کما سؤفته کرده شوم و نیا دایم درین دنیا است برای کشتن یک کس از است محمد صلی الله
 علیه و آله هر که قتل کند **کیف توید قتل الحسین بن نبوت رسول الله و ما الذی تقول غل السوالله**

اذا دخلت عليه وقد قلت ولله وقرة عينه وثمرته فوادى **والسبيل** نسائه العالمين وابن
 سيد الوصيين وهو سيد شباب اهل الجنة من الخلق اجمعين **وابنه** في زماننا بمنزلة نوح
 ونوح بنه وطاعته فرض علينا كطاعته وانه باب الجنة والثا فاختار لنفسك ما انت محتاج
 پس چگونگی او که کشتن بین فرزند دختر سوختن اداری و چه جواب خوابی داد سوختن او در روز قیامت هرگاه برود
 شوی در حقیقتش کرده باشی فرزند او را در روشنی چشم او را و سیوه دل او را و فرزند سرور زمان عالم را و فرزند سرور
 او بسیار و حال آنکه از هم سرور جوانان اهل بهشت است در تمامی حقوق و بدستیکه او در زمان ما بجای می دهد و است در آن
 زمان اطاعت **عزیم** از بر ما لازم است مثل اطاعت رسول خدا و بدستیکه او باب بهشت و در زنج است دوست او در بهشت
 می رود و شمشیر **جهنم** فرستاده میشود پس اختیار کن از برای ذات خود چیزی را که تو اختیار کنسده وانی اشهد
 بالله ان حبان بنه وقتلته او اعنت علیه او علی قتله لا قبلت فی الدنیا الا قتیلا فقال عمر بن
 سعد فی الموت تخوفنی وانی اذا فرغت من قبله اکون امیرا علی سبعین الف فارس
 و التولی ملک التوی و بدستیکه من خبری هم بخدا سوکنند که اگر با حسین جنگ کردی یا او را قتل نمودی یا اعانت
 بر قتل او کردی و دنیا بگفت نخواهی نمود مگر زمانی قتیلا پس عمر بن سعد گفت که آیا از مرگ مرا می ترسانی و حال آنکه چون من
 از قتل او فارغ شوم امیر بمقام هزار سوار و حاکم ملک می بشوم فقال **کالی فی احدک تجدیت صحیح اهلک**
 نیه الفحاة ان وفقت لقبوله اعلم **لی** سافرت مع امیک سعد الی الشام فانقطعت لی
 مطیبتی **عزیم** و نهت و عظمیشت فلاح بی دیو را راهب فصلت الیه و نزلت عن
 فرسی و قیت الی باب الدین لا شرب ما عرانا شرف علی راهب **مد** الی یوقال
 ما ترید فقلت الی عطشان پس کال گفت که هر آنچه روایت میکنم ترا روایتی صحیح و امید دارم که باستماع
 آن ازین اراده فاسد که موجب عذاب دنیا و آخرت است نجات یابی اگر موافق بقبول آن شوی بدانکه من همراه سعد
 بودم تو بطرف شام سفر کردم پس اسپ من مرا از قافله اصحاب من پس دشت و در آنجا **کون** سکونم کرده و چنان **نیم**

و تشنه شدم پس دیر را پس مرا نمایان شد پس متوجه بظرف آن شدم در اسپ حوز فرود آمدم و بدر دانه دیر خود را بشام
 تا آب بخورم پس بهت ازان دیر رسید بر آورده بر من مطیع شد و پیر سبد که چو میخو ای پس گفتم که هر آینه من تشنه ام فقال آ
 مرا بمقه هذا التي الذي يقبل بعضهم بعضا على حب الدنيا مكالية ويتناسون فيها على
 خطا مها نقلت لها من الامامة المرحومة امة محمد صلى الله عليه و الله فقال نكمر شامة قدي
 لكم يوم القيامة وقد عد و تتم الى عترته فيكم وتسلبون لسانه و تشهبون امواله فقلت له يا
 اهاب نحن نفضل ذلك قال نعم پس به گفتم که تو از است این بی اخر الزمان هستی که خواهی گشت بعضی این است
 بعضی را بطبع و نیای و دین از راه جنگ و بدی کردن با اسم و خواستش در نیت میکنند درین دنیا بر مال این دنیا چیز آن پس رو
 گفتم که من از است مرحوم است محمد صلی الله علیه و اله هشتم پس او گفت که هر آینه شما بدترین استها هستی پس
 و عساکي برای شماست و در وقت قیامت سر آینه صبح کردید شما بفرست اولاد بی خود و عریان و برهنه سر بکینه عورات او را و
 غارت میکنند مال و اسباب او پس از او گفتم که ای رهب مایان خوارم کرد این عمل را گفت اری و انکم اذا فعلتم ذلك
 عجبت السموات و الارضون و الجبال و البحار و البراري و الفقار و الوحوش و الاطيار باللعنة على قاتله
 ثم لا يلبث قاتله في الدنيا الا قليلا ثم يظهره رجل يطلب بشارة فلا يدع احدك في دمه الا قتله
 و عجل الله بروحه الى النار و چون شما این عمل را بکنید و عتات سوخته را با تشنه و شکم گرسنه بقتل آورید
 لعنت خواهد کرد آسمانها و زمینها و کوهها و دریاها و دشتها و زمینهای عالی و جا نوزان دشمنی و پیرندگان بر قاتل او بعد
 ازان توقف نخواهد کرد او در دنیا کفر ای قلیل بعد ازان ظاهر خواهد شد هر که دشمنان او را در عرض خون او خواهد طلبید
 پس نخواهد که پشت احدی را که شریک خون او شده باشد مگر او را خواهد کشت و برود و خداوند جبار روح او را به آرزو خواهد خواست
 قال الواهب اني لا ارى لك قرابة من قبل هذا الا بطيب و الله الى لو اذ كنت ايامه لو قيت
 بنفسي من السبيون من فقلت يا اهاب اني اعين نفسي ان اكون ممن يقتل ابرهنت رسول الله فقال
 ان لم تكن انت قاتل قريبي منك و انت قاتله عليه نصف عذاب اهل النار و ان عذاب اهل

فقال له ايتها نسله ما الذي جاء بك وما اذ اتيت وكان عروه ضمن كتب الی الحسين فاستحي منه ان ياتيه فذض ذلك على الرسول و ساء الذين كانوا و كلهم ابي ذلك و كرهه شيخ نفيده
 ابراهيم و ايرت کرده که چون جمع شد و دانش روز سهواً از فرزند آمدن آنحضرت علیه السلام و تحت بکر بدیده عمر بن سعد
 باه بودند انبی آن لعین نزار مشوره اختیار حسین داده و کامل که شل اسم خود در عقل و دین کامل بوده و عظمت
 بسیار موده بکن آن بدبخت از بی بطح این وی اختیار سکونت دایمان است که موده مع چهار هزار سوار بود که در برای جنگ
 فرزندی مختار بکر طاسید و برابر لشکر امام سبب به بنوی زد و آمدند و عروه بن امیسی را طلبید و خواست که مرا سالت
 به دست غنیمت بفرستند پیرسد که از برای چه آمدی در اینجا مع و چون عروه از آن کسانی که ما طلب حسین نوشند بود
 ازین سبب ایچام سانس انکار موده پس حسین سعد این را به تنهایی سلا کونده گناها با آنحضرت نوشته بود عرض کرد و همه انکار
 کردند و مکرده دانستند فقامر الیه کثیر بن عبد الله الشعی و کان قاضیاً عالماً یورد و جهه شعی
 فقال له انا ذاهب الیه و الله لان شئت لا فکون به فقال له عمر ما اريد ان نقبک به و لکن
 ایتکه نسله ما الذي جاء بك فاقبل کثیر الیه فلما رآه ابو تمامه الصیداوی قال للحسین
 اصحابك الله با ابا عبد الله قد جاءك شر اهل الارض و اجراهم علی دم و انکم بس کثیر بن عبد
 شعی که سوار بی بسیار دیر بود و روی از چینی نیکو دانند نزد عمر بن سعد آمد و گفت که من بدرف حسین علیه السلام
 و کذا سو کند بر آینه اگر خواجهی دهنش او را بکشم پس حسین سعد از او گفت که من میخواهم که تو او را ناگاه بکشی که بگویم
 که نزد او برو و پیرس که برای چه در اینجا آمد پس کثیر بطرف آنحضرت روانه شد و چون او را ابو تمامه صیداوی دید حسین
 علیه السلام عرض کرد که خدا خرنده ای ابی عبد الله بر آینه می آید نزد تو بدترین خلاق و حینت ترین مردمان روی
 زمین و بسیار دیر و خونریز و ناسخ و جری و قامر الیه فقال له ضع سيفك قال لا ولا کرامه
 ایضا ان رسول الله صبر منی ابکفتمه ما اسلت به الیکم وان ابستم الضرفت عنکم قال
 فانی انذ بقابک سيفک ثم نکلهم قال لا والله لا نضسه فقال اجزانی بما حبت به و ان

ابلغه عنك ولا ادعك قل فومنه فامك فاجر فاني والضرف لعل عمر بن سعد فاجزاه ورضد او آید
 وگفت که شنیدم خود را بگذارد گفت نه نیست بزرگی درین نیستم من که قصد کرده ام شنیدم از من بپرسم بشما بیخامی را که او
 و اگر انکار در دماغ شما باز میگردم ابو تمامه گفت که من قصد شنیدم ترا بکرم بعد از آن هر چه خواستم عرض کنی کنی گفت
 بگذاسونند دست بفض شنیدم من بخوابی آورد پس ابو تمامه گفت که از بیخامی را که آورده بگو و من در طرف تو بپرسم و تو
 نخواهم گذاشت که از آنحضرت قریب شوی ترا که تو فاجر و فاسق هستی پس کثیر ازین انکار کرد و نزد عمر بن سعد بر کردید و او را
 از خیال مطلع کرد پس فدا عاتر بن قیس الحنظلی فقال له ويلك انك حسيه فسله ما جاء به وماذا
 فاقاه قره فلما راكوا الحسين مقبلا قال تعرفون هذا فقال جيب بن مطاهر هذا رجل من
 تميم وهو باخشنا وقد كنت اعرفه لحسن التواء وما كنت راه يشهد هذا المشهد فجا عني سلم
 على الحسين وابلغه رساله عمر بن سعد فقال له ليس كتب الي اهل مصر كره هذا ان اقدم
 فاما اذا كرهتموني فانا انصرف عنكم بس سعد بن سعد به بناه قره بن قيس حنظلي را طلب سید وگفت که وای بر تو ملاقات
 بکن حسین را و بر من از او که بر اسے چه آمد و چه می خواهد پس قره نزد حسین آمد و چون حسین علیه السلام او را مشوید بطرف خفته
 از اصحاب خود پرسید که ای این شمای شناسید پس بن حرف برگفت که این مرد است از مصلحه تميم و او خواهرزاده من است
 و هر آینه می شناسم او را بکن رای و کمان نمیکردم او را که برای مجاریه تو آمد پس قره آمد و بگفت است امام حسین علیه السلام
 عرض سلا کرد و پیغام عمر بن سعد به بناه را رساند پس حضرت امام حسین موارو فرمود که بطرف من این اجل است
 شما نو که بیایم پس اکنون چون از آمدن بارگاه سمعته و از رسیدن ما ناخوش گشتید پس از شما هر یک برویم شعر قال له
 حيب بن مطاهر ويلك يا قره ايو تذهب الى القوم الظالمين انصر هذا الرجل الذي بايا به اهلك
 الله بالكرامة فقال له قره ارجع الى صاحبى بجواب رسالته و ارای رای فانصرف الى عمر
 بن سعد واجزاه الخیر فقال لمرار جوان يعافيني الله من هربه وقتالته بعد از آن پس بن سلف از او
 گفت که وای بر تو ای قره کجا میروی بطرف قوم جفاکاران یاری کن این بزرگ را که بسبب خودگان او بدین اسلام

مشرف گشتی و بد است ایمان سرفراز شدی پس قره از گرفت که باز میگردم بگرفت سائب خود بجواب پیام او و پیوسته
 خود را پس نزد مرین سعد زنت و او را بجواب امام علیه السلام بطبع کرد پس مسهر بن سحر گفت که امیدوارم که معاف دارم و مرا
 اینک مقام حسین و کتبی عبید الله بن زیاد را فاتی حیث نزلت با الحسین لعنت الیه رسولی
 ما اقلده و ما دالبطلب فقال کتب اتی اهل هذه البلاد و اتتني به رسالهم لیقولنی القدر
 علیهم ففعلت فاما اذا کرهتونی و بداع لهم غیر ما اتتني به رسالهم فانا مصرف عنهم و به عبد الله
 بن زیاد و بناد نوشت که مرا ایندین بقابل حسین فرود آمدم و قاصد خود را بنزد او نفرستادم و پرسیدم از او که چرا
 چه درین دیار آمدی و چه میخواهی پس حضرت امام حسین علیه السلام گفت که بگرفت من مردمان این بلاد نوشتند
 و قاصدان شعاناها آوردند و سوال کردند که در دیار شما بیایم پس بطلب ایشان آمدم لیکن اکنون چون از آمدن
 تا خوشی ظاهر گردید و از بعد چنان سابق برگشته پس بدیار خود بر میگردم قال حسان بن فايد العباسی و کت
 عند عبید الله حین اتاه هذا الكتاب فلما قرأه قال الآن حین اذا علفت صحابنا به یرجوا
 الجاهة و لا ت حین مناص و کتب الی عمر بن سعد فقد بلغنی کتابک و فهمت ما ذکرک فاعرض
 علی الحسین ان یباع لیزید هو و اصحابه فاذا فعل ذلك راینا را اینا و السلام حسان بن
 فاع عیسی گفت که من نزد عبید الله بن زیاد بودم و گفتیکه این نامه عمر بن سعد بان بدینا و رسید پس هر گاه آن شقی نامه را
 خواند گفت اکنون که در قبضه و اختیار ما آمده امید نجات دارد و نیست اینوقت وقت را سه بعمر بن سعد بنهاد
 نوشت که نامه فرستید و احوال مندرجه معلوم کردید پس حسین علیه السلام و اصحاب او را به بیعت یزید بکوان
 پس اگر سخت یزید مع اصحاب خود نایب و عذر سے در میان نیار و انزمان آنچه مناسب خواهد بود حکم فرمایم شود
 و السلام قال محمد بن ابي طالب فلما عرض بر سبیل علی الحسین ما ارسل به ابن
 زیاد للافه لم لمران الحسین لا یباع یزید ایداً محمد بن ابي طالب گفت که عمر بن سعد حسین علیه السلام
 تکلف بیعت یزید کنه و زیرا که او میدانست که هرگز امام حسین علیه السلام اختیار بیعت یزید نمیدانند نخواهد کرد

اقبل الينا وانما نريد ان نتوجه بك الى حرب الحسين فتصارعن شيت واران يعفيا ابن
 زياد فامرسل اليه بان رسول اخبرني بتماضك واحاف ان تكون من الذين اذ القوا الذين
 استوقالوا اصنا واذا خلوا الى شياطينهم وقالوا انما حكم انصالحن مستهزؤون اكنبت زعلنا عتنا
 فاقبل الينا صرنا بعد انان پيام شيت ابن ربي فرستاد که بسوی ما بيا در حالیکه من بخوامم که ترا برای جنگ حسین
 علیه السلام فرستم پس شيت حذر امر ایض و امموده عمر من او ازین تار من آن بود که او را ابن زیاد بد نهاد ازین امر بخاد
 و دیگر برایش بر کار و پس ابن زیاد بد نهاد او را تا شیا پخام داد که بر آینه قاصد ما را خبر کرده است به تارض تو غیرم
 که باشی ازک اینکه چون طاقات کنند انباشان را گویند که ایمان آورده ام چون طرف منافقان که شل شیطان
 لوینه که من بر او شمایم نیستیم ما که استبراد کنند که مطیع ما هستی بزودی نزد ما بیا فاقبل الیه شيت بعد
 العشاء لبلا ينظر الى وجهه فلما دخل حب به وقرب مجلسه وقال احب ان تشخص ان قتال
 هذا الرجل عوبنا الى سعد عليه فقال فعل ايها الامير نضاد ال يرسل اليه بالمساكر حتى
 تكامل عنه الى ستة ايام مصنين من المحرم فثلثون الفاصابين فامرهم وراجل بس شيت بعد ناعشا
 متوجه بسوي ابن زیاد بد نهاد شت تا نظر ابن زیاد کج نهاد بر ویش نیفتد چون شيت داخل مکان ادش ابن زیاد او را حیا
 گفت دند خود نشاند و گفت که بخوامم که پر دین روی بخوامم که راز این مرد برای مدد یاری ابن سعد جنگ
 او پیشش گفت که بخوامم که دای امیر پس ابن زیاد پیوسته فواج را نزد ابن سعد می فرستاد تا نزد عمر بن سعد ششم
 ماه محرم سستی هزار سوار و پیاده جمع شدند و کتب فی الاثر الی عمران حمل بین الحسین و اصحابه و بین
 الماء ولا یز و قواظرة کما صنع بعثت عمر بن بنی الوقت عمر و بن الجاج و حصه ماء
 فارس فنزلوا على الشریعة و حالوا بین الحسین و اصحابه و بین الماء و معوهم ان یسقوا منه
 قطره و ذلك قبل قتل الحسین علیه السلام بر بثلثة ايام و قرمانی از پس به عمر بد کو بر نوشت که بر آینه
 حایل شود در میان حکم عمر و اصحاب او در میان آب و مکه آید که قطره بچشند چنانچه بعثان کردند پس عمر بن سعد بموکتف

عبرین صحیح را بعد از نصد سواستعین شمار دریا خود پس شماره دریا فرود برد و حایل شده در میان حسین و اصحاب ایشان
آب رخ کرده حسین و اصحاب از این که قطره خوشند و این است و پیش از شهادت حضرت امام حسین هم بوده
و نادی عبد الله بن حصین الانادی و کار عبد الله فی یحید یا علی صوته یا حسین الانظر
الی المساء کما فکد السماء و الله الا قد وقوت صبه قطرة واحد لاحق ثم فوا اعطشوا و عبد الله بن
حسین از دی که سوارش در یحید بوده صد آنکه ای حسین آیا نی بیند بطرف آب که مثل شکم ما روح بندند بجز آنکه
نخواهید چکیده شما از آن قطره هرگز تا از تشنگی میرید فقال الحسین اللهم افتاه طشا و لا تعفر له اذنا
فکان لشراب لمر حتى یعثر بمربی و یصبح العطش العطش ثم یعثر بمربی الماء حتى یعثر بمربی
بقیه و بتلظا طشا فما زال ذلك دابة حتى سقط علی وجهه و عاکر و که بار خدا یا از تشنگی او را بخش
و میام ز اورا هرگز پس آن آبی آب تا کوه می نوشتید و چون سخت تشنگی شدی سبلر و باز می نوشتید و از تشنگی فریاد میکرد
و یوسته بین من او بود تا روح بخش کنیم شرافت و قال السید بر طایس راه و ضیق علی حسین هم
حتى قال منه العطش و من اصحابه فقام علیه السلام و انکی علی سیفه و نادى یا علی سیه
فقال الشد کم الله هل تعرفونى قالوا اللهم نعم انت ابن رسول الله و سبط قال الشد
کم الله هل تعلمون ان جدی رسول الله قالوا اللهم نعم قال الشد کم الله هل تعلمون ان
اننى خاضه بنت محمد قالوا اللهم نعم و سید بن طاووس حمه علیه السلام که بان فوج خائف کار حضرت امام علیه السلام
شک کردند و حضرت در ذات خود اصحاب خود آثار تشنگی یافته پس از برای تمام محبت بر اینگونه تقاضا دست پرده شد
و بر شمشیر خود تکیه کرد و بعد ای بلند ایشان را اندا کرد که شما را بجزا سو کند میم هم که ایا مرا می شناسید گفتند بی تو فریتم
بغیر خدا آیا میدانی که جدتم حضرت رسالت پناه است گفتند بی تو فریتم سوال میکنم از شما برای خدا آیا میدانی
که ما درم فایده زهر او خمر حضرت رسول خدا است گفتند خدا یاری قال الشد کم الله هل تعلمون ان الی
علی ابرابط لبتا لوالا اللهم نعم قال الشد کم الله هل تعلمون ان جدی رسول الله است حویله

اول نساء هذه الامه اسد ما قالوا اللهم نعم قال لشدكم الله هل تعلمون ان هذا
 الشهد ارجم الى قالوا اللهم نعم قال لشدكم الله هل تعلمون ان جعفر الطيار في الجنة
 على قالوا اللهم نعم حضرت فرمود که سوال میکنم از شما برای خدا آیا میدانید که بر آینه درم علی بن ابیطالب است
 گفتند سیدایا آری فرمود سوال میکنم از شما برای خدا آیا میدانید که بر آینه حده من نسبه که دختر خود است که پیش از
 جمیع زنان این است مسلمان شده گفتند سیدایا آری فرمود که سوال میکنم از شما برای خدا آیا میدانید که حمزه سید
 شهید اعم پر من است گفتند بلی فرمود که سوال میکنم از شما برای خدا آیا میدانید که بر آینه جعفر سرد از کشته در پشت
 عثم من است گفتند سیدایا آری قال لشدكم الله هل تعلمون ان هذا سيف رسول الله انا
 منتقله قالوا اللهم نعم قال لشدكم الله هل تعلمون ان هذا عصا رسول الله انا
 لا نبيها قالوا اللهم نعم قال لشدكم الله هل تعلمون ان عليا كان اول الناس اسلاما واجرم
 علما واعظمهم حله اذ انه راجح كاني مؤمن ومؤمنه قالوا اللهم نعم كفت سوال میکنم از شما برای
 خدا آیا میدانید که این سیف رسول خدا است که من انرا در کمر دارم گفتند سیدایا آری كفت سوال میکنم از شما برای خدا آیا میدانید
 که این غلام رسول خدا است که من انرا بر سر دارم گفتند سیدایا آری كفت سوال میکنم از شما برای خدا آیا میدانید که بر آینه
 درم علی علیه السلام پیش از جمیع است اسلام آورد و او از همه کس داناتر و باریا تر بود و بر آینه او پیشوا رسول پر من
 و مؤمنه بوده گفتند سیدایا آری قال بسم تسلمون رحمة و ابي صلوات الله عليه الذي ايد عن الخوض
 غدا ايد و دعنه راجالا كما يزاو البعير العتاد و عن البساع و لواء الحمد ييدالي يوم القيامة
 قالوا قد علمنا ذلك كله نحن غير قار كيك حتى تذوق الموت عطشا حضرت فرمود پس چه
 جهت خون مرا بر خود حلال کرده آید و حال آنکه پدرم در روز قیامت گریه را از حوض که شر در حوض کرده چنانچه شتر
 بکانه را از آب مانند دلم ای نه در روز قیامت گریه را از دست پدر من حواند بود آن ملاعین در جواب محبتای شافی
 کهنرت گفته که نمیدانم و دست از تو بر نمیداریم تا لب تشنه شربت مرگ را بچینی فلما خطب هذه الخطبة

وسیع بنااته و اخته زینب کلامه بکین و این نعت اصواتهن فوجه الیهن اخاه العباس
 و علیا سینه و فانی لهما سکنان هن فلعمری لبکثرات بکا و هن چون حضرتین خطبه را ادا کردند و هن
 انوار بر او زینب کلام او را شنیدند زنی اختیار کردستند او از بی ناز و زاری آنها بلند شد پس حضرت برادر خود عباس و
 فرزند خود عمی اکبر را بطرف آنها فرستاد و فرمود که آنها را خاموش و ساکت بکنید و از فریاد و زاری باز دارید پس بقادر که
 جان من در قبضه قدرت و اختیار دوست بر اینده بسیار خواهد شد که به آنها قال محمد بن ابيطالب فلما اشتد العطش
 بأحسین علیه السلام دعا باحیه عباس فضم الیه قلبه فارتسا و عشرين رجلا و نعت
 معه عشرين رجلا فاشربوا فی جوف اللیل حتی دنوا من الفرات ثم بن ابيطالب گفت که هرگاه تشنگی
 بر حسین غلبه کرد برادر خود عباس را طلبیدستی سوار دشت پیاده همراه او نود و نوبت شک با او فرستاد پس در میان
 توجه دریا شدند و از فزات قریب گشته فقال عمرو بن الجحاج مر ایتتم فقال رجل من اصحاب الحسین
 یقال له هلال بن نافع الجلی ابر عجم لك جئت اشرب من هذا الماء فقال عمر و اشرب هنا
 فقال هلال و یحك کیف تامرئی و الحسین بن علی و من معہ یوتون عطشا فقال عمر و صل
 و لکن امرنا بما لا بد ان نشقی الیه پس عمر بن حجاج پرسید که شما کیت پس و دی از اصحاب حسن و حسین
 که او را هلال بن نافع بجلی گویند جواب داد که من پرسم تو مگرده ام که اب بنوشم پس عمر گفت بیاشام کو او اباد تر پس
 هلال گفت و ای بر تو چگونه حکم میکنی مرا بر آب آب حزون و مال آنکه حسین فرزند علی مرتضی و کنت جگر فاطمه زهرا و اصحاب
 و اصحاب و اهل بیت و اقارب او از تشنگی می میرند پس عمر گفت که راست میگوی مگر من ما مر شده ام با مگر که ضرورت
 اطاعت و امتثال آن فداح هلال با صحابه قد خلوا الفرات و صلاح عمر و بالثاس و امتثال انما
 شدید فکادت قوم یقافلون و قوم یملئون حتی ملئوها و لم یقتل من اصحاب الحسین
 علیه السلام احد ثم رجع القوم الی معسلهم فشر با الحسین علیه السلام و من کان
 معہ و لذلك سمی العباس شقاع پس هلال با صحابه نمود غمره زد که اب برادرید پس از آن هلال و اصحاب فرات نمود

در هر پیراهن خود مسدا از که مخالفت کند و با هم بگشاید و نمود پس کرد و می آمدن ایشان حضرت عباس علیه السلام بکنشید
 و کرد و می شکسته را پیری نمودند تا تمسک کار را پر کرده و در شخصی از اصحاب امام حسین علیه السلام کشته شد بلکه همه هم نرسید
 بعد از آن بطرف لشکر خود برگشته پس حسین علیه السلام و کسانیکه همراه او از اصحاب واقارب بودند آب خودند و از آنجا
 همین عباس را استغای حرم بنویسد و در دکاند بیاید الله الی عمر یثبه علی الفتا و تحمل النزال و الخذرة
 عن التمام والامهال نهضت من بعد غتینا الحیس تسع مصنین من الحرم و اقبل شهر
 حتی وقف علی عسک الحسین فنادی این منو اخی عبد الله و جعفر و العباس و عثمان و فلام
 یجیوه و نامید عبید الله این زیاد بطرف یمن مسد بنا و رسید دوران ترغیب و تخریب میگرداند و را بر جنگ و
 شتابی نمودن و یکجا آوری حکم و بی ترسانید او را تا جگر د مملت و ادن پس عمر بن سعد و لشکر شقاوت اشرس و می شب
 که شبته بروز چشمنه تاریخ نهم شهر محرم الحرام فاده کارزار بطرف لشکر قلیل آن امام جلیل روانه کرد و در شهر طعون
 زد و شکستگاه کم سپاه حضرت ابی عبد الله علیه السلام آورد و مقابل لشکر ظفر بیکر استاد و صد از دکی بستند و او را
 زادگان من عبد الله و جعفر و عباس و عثمان پس این سرزگواران آن پیمارا جواب دادند فقال الحسین معاجیبه
 و ارجکان فاسقا فانه بعضی احوالکم فقال له ما شاکک فقال یا بنی اخی انتم امنون فلا
 یستلوا النفسک مع اخبکم الحسین و الذن سوا طاعة امیر المؤمنین یزید بن معاویه فناداه
 العباس یثبت یدک و لعن ما جئت به من ابناک یا عدو الله اقامرنا ان نقتلک احانا و سیدنا
 الحسین بد فاطمة و ندخل فی طاعة اللعناء و الالاء اللعناء پس حضرت امام حسین علیه السلام
 فرمود که جواب بیداد را اگر چه ناسق است زیرا که او بعضی از برادران مادر شما است پس از و گفتند که چه کار دارید
 پس گفت ای فرزندان خواهر من شما مان داده بشهید پس جانهای خود را همراه حسین برادر خود بپاک سید
 و اطاعت امیر مومنان بنزید بن معاویه را لازم گیرید پس حضرت عباس او را نفره زد که خدا ستمانی ترا قطع کند و لعنت باد
 بجز آنکه آردی از اما لا یزولای دشمن خدا آیا امر میکنی ما را که بگذاریم من برادر خود و سردار خود حسین فرزندان فاطمه را

وداخل شوم واطاعت عنون اولاد عنون و فی آیه قالته الغیبة لعنك الله و لعن امانك اتو مناولین
 ۷
 ما سؤل الله لا امان له فرجع شمر الى عسكرة معضبا و در روایتی است که جوانان گفتند که لعنت خدا بر تو
 و لعنت کند خدا بر آنان تو ای امان بیدی مراد فرزند رسول خدا ادر امان نیست پیش شمر به گوهر برفت شکر خود خشمناک برکتت تم
 فادی عمر بن سعد یا خلیل الله ابراهیمی بالبشری فرأب الناس شمر خف بذلك العسکر لوالحسین بعد
 العتبه المعصر والحسین علیه السلام جالس امام بیته محبت بسیفه اذ حفق براسه علی را که کعب
 اخذ الصلته قدنت من اجنبها و قالت یا اخی اما تسمع هذه الاصوات قد اقتربت فرجع الحسین
 براسه بعد از آن پس برین سعد بنایقان دو دشمنان حضرت رسول خدا صدام که ای شکر خدا سوار شوی و شارت بیایی پس
 مردمان سوار شدند باین همپا، روسیاه رو بلبشکه قلیل ان امام جلیل بعد از ناز عشا آورد دستعد را داده کارزارش اختر
 امام علیه السلام بر در نیمه نورد دستها اگر در آن نوبی خود حلقه کرده و سه را بقیضه شمشیر نباده شسته بود که خوابی او را در بود و خواب
 او را از اسپان شیشه پس از برادر خود قریب کرده و فرمود که ای اخی شنوی این آوازهای کسمان مخالف را که هر آینه نزدیک
 پس حضرت سیدالشهدا فاسأل عبا علیه التیمت و التنا سر موذرا برداشت فقال یا اختاه انی رأیت الساعة جنگ
 محمد و الی علیاء، انی فاطمة و اخی الحسین علیه السلام دهم یقولون یا حسین یراع نروح
 الینا عدل طمعت زینب علی وجهها و صاحب و نادت بالویل فقال لها الحسین، ام لیس
 لك الویل یا اختیه اسکتی رحمتك الله و فی آیه مهلا لا تشتمی القوم برین حضرت فرمود ای خوابم بخیز
 بدرستی که من درین وقت جد خود را میصلغ و پدر خود علی مرتضی و مادر خود فاطمه زهرا و برادر خود حسن مجتبی را در خواب دیدم و این
 بزرگواران میگویند که ای حسین هر آینه تو فراتر برفت خوابی آمد پس حضرت زینب طیانچه بر روی خود زد و گفت ای
 وزاری نمود و صدای او ویلا و اسحیبا برداشت پس حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که ای خواهر گرامی ویل
 و عذاب برای تو نیست برای دشمنان نیست بر دباری اختیار کن و ساکت باش رحم کند خدا بر تو و بر و امی دیگر صبر کن
 و بزودی دشمنان را بر باد میداند ان شاء الله و قال یا اخی اذانا القوم فنهس

علیه السلام ثم قال اراك انت اخي حتى تافجهم ونقول لهم ما لكم وما يدا لكم وتسلهتم عن
 جاء بهم فاقاهم العباس بن جعفر بن عثمان بن عبد الله بن عباس بن عبد المطلب فقال لهم
 العباس ما يد الله وما تويدون ان پسین بن عباس بن علی بن عبدالمطلب حضرت حاضر شد و عرض کرد که ای برادر من فوج خفاف
 رو بامی آید پس حضرت علیه السلام و التعمیر برخواست بعد از آن فرمود که سوار شوای برادر من و ملاقات نما از آنها و بخوا
 که بیست شمارا چه نیال فاسدی داری و سوال کن از آنها که از برای چه آمدند و چه اراده دارند پس حضرت عباس با بیست سوار
 که در آن زبیر بن قین و سب بن مظالم بودند استقبال ایشان نمود مقابل فوج مخالف رسیده فرمود که چه میسر شد شما
 و چه میجوید یعنی مدین شما ازین حرکت و سوزش صدمت قالوا قد جاء امر امیران لعرض علیج عثمان تغزوا
 علی حکمه او تناخا کفوال فلا تجلوا حتی ارجع الی سیدی ابی عبد الله فاعرض علیه اذکر
 فوفا فالضرب اجاس را جعایر کضد و قف اسبابه یحاطبه ان القور و یغطونهم و یکفه بهم
 عن قتال الحسین مکنه بر آینه جای رسید است که عرض کنه بر شما که بر حکم او فرود آید و اطاعت او نما میدا
 باشما مقاتله نایم کانت پیش شتابی مکنه تا بگذشت سردار خود را بی عبد الله علیه السلام مد جمعیت تمام و پیغام شمارا
 رسانم پس فوج مخالف ایستادند و حضرت عباس شتابی تمام متوجه خدمت بابرکت سیدالشهدا گردید و اصحاب حضرت
 ایستادند و قوم مخالف را خطاب میکردند و وعظ و نصیاح می نمودند و از مقاتله حضرت امام حسین علیه السلام انبازان
 می نمودند و ابوالعباس الحسین ع و اجزیه بما قال المقوه فقال علیه السلام ارجع فان
 انما جزیه عم الی عند و قد نعیم عنا العشیه لعلنا نصلی لربنا اللیله و ندعوه و نستغفره
 ابوالان فاکنت احب المصلو له و قلا و کتابه و کثر الدعاء و الاستغفار پس بیست
 برود خود آمد و از پیغام قوم منافق حضرت اسطیع کرد پس حضرت علیه السلام و التعمیر فرمود که سرود اگر توانی کار را
 بر سر آوار و انبار از من امشب دفع کن شاید که من نماز پروردگار خود امشب بگذارم و دعا و استغفار از و بکنم زیرا
 که خدا میداند من چو سینه خواران و مشتاق نماز و تلاوت و استغفار و دعا و عبادت بودم و یکشب را برای شما

در تفسیر درگاه قاضی الحاجات عینت در شمارم یعنی العباس القوم و سألهم ذلك فابوا و امتنعوا
 فتادع بعضهم بينهم وصاحوا وقالوا والله لو انهم من الترك ما ديلم و سألوا ذلك لأجناهم
 فلبى و هم الى رسول الله فاجابوهم فرجع العباس و معه رسول الله و سجد يقول انا قد اهلنا لكم الى
 عد فان استسلمت برحمتنا الى عبید الله بن زیاد ان ایتمر فلستنا بتارککم وانصرف چون
 باسین بصره آن گروه شقاوت بزور رفت و بهت یکشب از آنها فرست سزایه کردند و امتناع نمودند پس از قریح مخالف
 برآمد که بخدا کند اگر برآید ایشان از ترک دین می بودند و در خواست بهت یکشب می نمودند هر آینه قبول میگردم و ایشان که حکم
 گوشه رسول خدا انداز شهادت یکشب می طلبند و امتناع می نمایند چون عمر بن سعد سپاه را برهم دید بهت یکشب برآید
 مسطمت و ادبش تهرت عباس بطرفش که خود مرا جمعیت نمود و همراه او قاصد عمر بن سعد آمد و در شکر حضرت سید الشهدا خا سأل
 عباده کرد که بر آینه من شمارا تا در اجمعت و ادیم پس اگر اطاعت ایبر کردید شمارا بنزد بید القدران زیاد و میگویم و اگر انکار
 خوا مید کرد پس شمارا زنده نیکداریم و به کشت جمع الحسین مع اصحابه عند قرب المساء قال علی بن الحسین علیه
 السلام من ابی العابدین قد فوت منه الا سمع ما یقول لهم و انا اذ ذلک فی رضی سمعت ابی یقول
 لا صحابه انی علی الله احسن الشاء و احمد علی السراء و الضراء اللهم انی احمدک علی ان کوننا
 بالبنوة و علمنا القرآن و فهمنا فی الدین جعلت لنا اسماعا و ابصارا و افئدة فاجعلنا من التباکونین
 پس حضرت امام حسین علیه السلام اصحاب خود را تیر میخام می نمود و حضرت سید الساجدین زین العابدین علیه السلام فرموده که من
 از آنحضرت تیر میخام تا بشوم که چه ارشاد میکند من و در آنوقت چهار بودم پس شنیدم که پر بزرگوارم باصحاب خود میخام و میگوید
 و شنایم که خداوند خود را نیکوترین شما را و حمد میکنم او را در شدت و زخا و نعمت و با انعام خداوند است میگویم بر آنکه ما را کرد
 داشتی به پیغمبری و قران را باقیم نمودی و دین خود را با عطا فرمودی ما را چشمهای بینا و گوشه های شنوا و دهان
 با نور و ضیا بخشیدی پس بگردان مرا از شکر کننده کان اما بعد فانی لا اعلی اصحابا او فی ولا خیرا امر اصحاب
 و کل اهل بیت ابودا فضل من اهل بیتی فخرکم الله عنی خیرا الا والی الا اظنک یولنا من هولاء

الا وانی قد اذنت لکم فاطمہ وجميعا فصل لیس علیکم حراج منی ولا ذمہ علیکم هذا اللیل قد غشیتکم لیلنا
 حصلا اما بعد بدستیکه من بیند انم اصحابی تا دارد نیکو کارتر از اصحاب خود و نه اهل بی بی پاکیزه تر و شایسته تر و حق اشخاص تر
 از اهل بیت خود شمارا جدا جزای نیکو عطا نماید از جانب من و بر من حالتی وارده شده است که شب بیره می نماید و کان نیکم
 حیات و زری از برای خود این گروه آگاه باشند بر آینه من شمارا اذن دارم و عرض کردیم و بیعت خود را از گردن شما کشیم
 و از شمارا رفع عدت و عداوت و مخالفت ندارم و درین وقت پرده سیاه شب شمارا فرو گرفته است بر طرف که نماید شما
 بروید و فی سواد فی کل رجل منکم رجل من اهل بی بی و نفر توانی سواد هذا اللیل و فی
 رسولاً من القوم فانهم لا یرون و عیبی فیقال له اخوتک و ابناک و بنو اخیه و ابنا عبد الله بن جعفر
 لم یفعل ذلک لبقی اهل لای ارا فانتہ ذلک اهل ابد اعرفه بهن النوال العباس بن علی و ابوعوه
 علیه شکو امثله و در روایتی دیگر است که با اصحاب خود گفت که هر مرد از شما دست مری از اهل بیت من بگرد و در سیاهی
 این شب متفرق شود و بر جانب که خواهد بود و در این دم بگذارد که ایشان مرا می طلبند و با من کار دارند و چون مرا خواهند یافت
 دیگر مرا نخواهند داشت و برادران و فرزندان و برادرزادگان و خواهرزادگان اکفرت بر خواستند گفتند هرگز از تو جدا
 نمی شویم و تا نمانیم مبارک و زیاده باشیم دست از دایمان تو بر نیندازیم و جان خود را فدای تو کردن سعادت خود
 می شماریم و شروع باین کلام حضرت عباس علیه السلام فرمودند و دیگران متابعت او نمودند و مثل کلام او عرض ساختند ثم نظر
 الحسین علیه السلام را می بنی عقلی فقال یا بنی فصل حسبکم من القتل بمسلم بن عقیل فاذا هبوا انتم
 قد اذنت لکم فقالوا سبحان الله ما یقول الناس یقولون انا نزلنا سیدنا و سیدنا و بنی عمر و منا خیر الاعمه
 و لم نر معهم نسیم و لم نطعم معهم بریح و لم یضرب معهم لسیف و لا نذاری ما صنعوا لوالدک
 ما فعل ذلک و لکننا نعدک بالفساد و اسوانا و اهلنا و نقابل معک منی نود و مرادک و فقیح الله الغش بعدک
 بعد از آن حضرت امام حسین علیه السلام رو باولا و عقیل او رو و فرمود که ای اولاد عقیل پس است شمارا شهاد
 مسلم بن عقیل من شمارا بر نفس کرده ایمم و ابانت دارم بر جا که خواهید بروید پس این سعادت سواران این است

ايمان التباي فرزند رسول خدا مردم چه گويند با خواسته گفت که مرا ايند من گذاشتم شيخ و بزرگ و فرزند بهترين اعيان خود را و در پاي
 ايشان گيري نه انداختم و در رفاقت ايشان نيز نيزم و نه در نصرت ايشان شمشيري کشيدم و ميندام که چه کرده اند نه بگذاسو گويند
 بر کز چنين کس گم کرداي فرزند رسول خدا از توجه اينشويم تا برويم بر جا که تو يهودي و جان خود و عرن مؤمنه اي جان محترم
 محترم تو که و انهم و حق ترا ادا نمايم لعنت خدا بر زنده کافي بعد از چون تو مان و ميشو اي شمر قار اطيعه الله السلام من
 توجه فقال الحرب على من اذاع حلفك لا والله حتى اطمعن فصد و هم
 بوهي و اضربهم بسيفي ما ثبت قابله في يدك و لم يدر مع سلاح اقاتلهم به اقل منهم بالحق را
 و لما افار فك اذ اموت دونك بعد ان سميت و نرسيد است انحضرت عده سلام و اتميت آمد و گفت که ايام دست از
 يري تو بر مي داريم و اگر چنين گينه چه عذر نزد پروردگار خود را و اي حق تو بگويم بگذاسو گنده از تو جدا نمي شويم تا نينه ماي خود را
 برسینه دشمنان تو فرو بريم و تا دستيه شمشير در دست ما با قبليت و ما را از مخالفان تو بري آوريم و اگر بر اسلحي نباشد که با ايشان نما
 نمايم بسنگ با ايشان جنگ خواهيم کرد و دست ازياري تو بر نداريم و برتدم تو جان خود را نثار کينم و الله لا اخليك حتى
 يعلم الله ان انا قد حفظنا عينه رسول الله فيك اما والله لو علمت اني اقتل ثم احيى ثم احرقت ثم اذري
 يفضل لي سبعين مرة ما ذار قتلك حتى العلى حماحي و ذك كيف لا اعمل ذلك و انما هي قتلته
 احرة ثم هي الكرامة العظي التي لا يقصا لها ابد بگذاسو گنده نخواهيم گذاشتت ترا تا به اند خداي عزوجل که
 بر آيند من غيب رسول خدا را در باب تو نگاه استم اگاه باشيد بگذاسو گنده اگر بدانم که بر آيند من گشته شوم بعد از ان زنده کرده ام
 بعد از ان سوخته شوم بعد از ان حاکم را پراکنده گشته و چنين کرده شود با من بقا و با بعد ان شوم از تو تا در يابم موت خود نزد تو
 پس چگونه بچينم اين را و نيست اين مگر گشته شدن بعد از ان اين بزرگي است نهايت عظيم که بر کز سپري نخواهد شد تا روز قيامت
 و قام تر هي من العاين فقال والله يا بن رسول الله و ردت اني قتلت ثم نشرت ثم قتلت حتى اقل
 هكذا الف مرة وان الله يد فع بذلك القتل عنك وعن هؤلاء الغيبه من اجحذك و ولدك
 حله ليتك و تكلم جماعه من اصحابه بمثل ذلك و قالوا انفسنا لك الفداء بقبك بايدينا و جبر